

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال پنجم، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۹۲
صفحات: ۶۹-۹۰
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۱۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۳/۳

پیامدهای ساخت دولت مدرن پهلوی اول بر جامعه شبکه‌ای ایران

دکتر مهدی نجف‌زاده* / مهدی عباسی شاهکوه**

چکیده

پژوهش حاضر با این مفروض که جامعه ایرانی در طیف جوامع شبکه‌ای قرار می‌گیرد، این موضوع را بررسی می‌کند که پیامدهای ایجاد دولت مدرن بر ساخت اجتماعی ایران روندی معکوس پیموده است؛ به نحوی که سیاست‌های مبتنی بر مدرنیزاسیون دولت اگر چه ساخت شبکه‌ای جامعه را تا حد زیادی دستخوش تحول قرار داد اما این تحول منجر به ساخت مدنی جامعه نشد و برعکس جامعه‌ای توده‌ای با سرویت گروه‌های اجتماعی مربوط به فرماسیون پیشین سربرآورد. ادعای این مقاله آن است که در پاسخ به تضاد دولت و ملت به مثابه یکی از پیامدهای ساخت شبکه‌ای جامعه ایرانی، دولت پهلوی اول نتوانست هویت ملی منسجمی را ایجاد نموده و ساخت‌های مذهبی قومیتی و زبانی به قوت خود باقی ماندند و در بغرنج‌های سیاسی به تحركات وسیعی در قبال حکومت مرکزی روی آوردند. این بدان معناست که سیاست‌های بر زیستن دولت پهلوی اول چندان موفق نبود و نتوانست الگوی رفتاری مردم را به سمت و سوی یک جامعه مدرن تغییر دهد.

کلید واژه‌ها

دولت پهلوی اول، سروران اجتماعی، منازعات اجتماعی، جامعه شبکه‌ای.

m.najfzadeh@um.ac.ir
ma_ab@stu-mail.um.ac.ir

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد
** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

بر اساس الگوهای جامعه‌شناختی می‌توان جامعه ایران دوره پهلوی اول را در زمره جوامع شبکه‌ای قرار داد. در انگاره‌های جامعه شبکه‌ای، «جامعه» ترکیبی از سازمان‌های اجتماعی قلمداد می‌شود که هرکدام به شکل مستقل، از قدرت و آزادی عمل بالایی برای کنترل اجتماعی برخوردارند. در چنین جامعه‌ای ظرفیت و یا توانایی دولت‌ها، به‌ویژه توانایی آن‌ها برای اجرای سیاست‌های اجتماعی و همچنین بسیج اجتماعی، به واسطه ساختار شبکه‌ای جامعه با چالش‌های عمده‌ای روبروست. الیگارشی‌ها و نخبگان محلی سنتی مانند رؤسای سازمان‌ها، زمین‌داران، کارفرمایان، علماء، رؤسای قبایل، دهقانان ثروتمند، زعمای و رجال قدرتمند، سازمان‌های اجتماعی مخصوص به خود را ایجاد می‌کنند و روابط قدرت در دامنه‌ای از مصالحه و معارضه این گروه‌های اجتماعی رقم می‌خورد. به‌طور کلی در جامعه‌ی شبکه‌ای، کثرت اقتدار می‌تواند بالا باشد ولی اعمال آن چندپاره، متفرق و پراکنده است (Migdal, 1988:33-34).

با تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی تلاش‌های مجددانه‌ای از سوی حکومت مرکزی در راستای ساخت دولتی بر اساس مبانی اروپایی و غربی صورت پذیرفت، که ماحصل آن تأسیس دولت مدرن پهلوی اول بود. حکومت پهلوی برای رسیدن به اهداف مدرن خود نیاز به قدرت داشت، در حالی که رهبران جامعه شبکه‌ای به‌عنوان رقبای آن در برابر خواست‌های دولت ایستادگی و مقاومت می‌ورزیدند؛ زیرا لازمه‌ی جریان اصلاحات و نوسازی غربی، این بود که صورت‌بندی سنتی جامعه دچار تغییر و تحول شود و این، به معنای کاهش و یا نابودی قدرت و نفوذ زعمای اجتماعی است. همچنین دولت پهلوی اول تلاش می‌کرد از طرق گوناگون، قواعد رفتاری حاکم بر مردم و جامعه را کنترل در آورده و به خواست خود تعیین نماید، اما مقاومت جامعه به‌ویژه عشایر که در نقاط دور از مرکز زندگی می‌کردند، دولت را ناگزیر به استفاده از سرکوب و ارباب می‌کرد. به همین جهت کشمکش‌ها و منازعات فراوانی میان حکومت مرکزی و سروران توانمند و سنتی اتفاق افتاد.

دولت در راستای قدرت‌گیری و توفیق در جریان نوسازی و مدرنیسم، سیاست برزیستن ویژه‌ای را برگزید که در زمان‌های گوناگون و در برابر رقبای اجتماعی متنوع، با تغییرات و گزینه‌های مختلفی روبرو می‌شد؛ که در این ارتباط می‌توان از سیاست‌های سرکوب‌گرانه، تفرقه‌انگیزانه، لطایف‌الحیل، قتل، ترور و نظایر آن یاد کرد. در برابر سیاست‌ها و برنامه‌های دولت پهلوی اول، رهبران اجتماعی نیز راهبرد برزیستن مختص به خویش را برگزیدند و هرکدام

شیوه و راهکار خاصی را در مقابل این تهدید بزرگ و نوین انتخاب نمودند، این امر نیز به دلیل ماهیت و ویژگی شبکه‌ای و عدم انسجام جامعه‌ی ایران بود. البته همین پراکندگی و منازعات اجتماعی که در میان تارهای مختلف جامعه بروز و ظهور داشت موجب عدم اتحاد شبکه‌های اجتماعی در مقابل دولت بود. دولت مدرن پهلوی به دلیل ساخت مدرن، بوروکراسی نوین، ارتش دائمی، اصلاحات و نوسازی و سیاست‌های برزیستنی که برای ایجاد تغییر و تحولات اجتماعی که دنبال می‌کرد، آثار و نتایجی چند بر جامعه‌ی شبکه‌ای و قدرت سروران اجتماعی گذاشت.

بر این اساس پرسش اصلی این نوشتار بدین سان می‌باشد: «پیامدهای ساخت دولت مدرن پهلوی اول بر مناسبات دولت و جامعه چه بود؟» پاسخ ابتدایی به سؤال فوق نیز به این ترتیب خواهد بود: «سیاست‌های مبتنی بر مدرنیزاسیون پهلوی اول توانست جامعه‌ی شبکه‌ای ایران را به سمت توده‌ای شدن متمایل سازد، اما نتوانست تضاد میان دولت و ملت، و همچنین نسبت دولت ضعیف- جامعه قدرتمند را تغییر محسوسی بدهد.» در نوشتار حاضر ابتدا نتایج ساخت دولت مدرن بر قدرت سروران اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و پس از آن نیز تأثیر مدرنیزاسیون و ناسیونالیسم پهلوی بر جامعه‌ی شبکه‌ای و منازعات اجتماعی را بررسی خواهیم کرد.

گفتار اول: چارچوب نظری

جول میگدال در کتاب «جوامع قدرتمند، دولت ضعیف؛ روابط دولت و جامعه و ظرفیت‌های دولت در جهان سوم (۱۹۸۸)» به ضعف توانمندی‌های تنظیمی روابط اجتماعی و به کارگیری منابع به شیوه‌ای کنترل شده در دولت‌های جهان سوم می‌پردازد. میگدال به لحاظ نظری و تئوریک، مخالف دیدگاه‌های «خطی و فرجام‌شناسانه» نظریات نوسازی غربی است که تنها تأثیرات مرکز بر پیرامون را بررسی می‌کنند و از پرداختن به آثار پیرامون بر مرکز مغفول مانده‌اند. مضاف بر این، به باور وی، تحلیل طبقاتی جوامع در حال توسعه نمی‌تواند پویایی و تحولات آن جوامع را به درستی توضیح دهد؛ همچنین نظریات نظام جهانی و وابستگی نیز برای توضیح مسائل مربوط به جهان سوم نارسا به نظر می‌رسند. میگدال معتقد است هرچند عوامل اقتصادی و سیاسی ناشی از نظام جهانی، فرصت‌ها و تنگناهایی را برای کشورهای جهان سوم ایجاد می‌کنند، اما پویایی و دینامیسم روابط دولت و جامعه در این کشورها از حدود

تأثیرات روابط مرکز و پیرامون جهانی بسی فراتر می‌رود. وی برای نقد این نظریات به تعبیری جالب اشاره دارد و می‌گوید این نظریات «به جای موش، تله‌ی موش را می‌بینند».

بر این اساس مسأله‌ی اصلی، میزان استقلال عمل و قوت دولت در این جوامع می‌باشد. مطابق دیدگاه وی، دولت و جامعه به صورت دوسویه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و ضعف یکی نسبت به دیگری، نوع رابطه را نشان خواهد داد (Migdal, 1988: 15). به گفته‌ی میگدال رهبران این دولت‌ها از وادار کردن مردم برای پیروی از خواست‌های مورد نظرشان، از توان لازم برخوردار نیستند. او همچنین معتقد است جوامع نیز هویت‌های واحدی نداشته و از سازمان‌های اجتماعی گوناگونی برخوردار هستند. در واقع در نقطه‌ی مقابل دولت، سازمان‌های اجتماعی فراوانی وجود دارند که مستقل از دولت، کنترل اجتماعی را اعمال می‌کنند؛ این سازمان‌ها عبارتند از: خانواده‌ها، قبایل، چهره‌های سیاسی-سنتی، نهاد مذهب، طبقات، عشیره‌ها و شرکت‌ها. این سازمان‌های اجتماعی بر سر حق ایجاد قواعد در حوزه‌های مشخص زندگی اجتماعی و اقتصادی، با دولت درگیر می‌شوند. اینکه دولت بتواند قابلیت‌هایش را افزایش دهد و این تضمین را پدید آورد که، تغییرات اجتماعی و اقتصادی در مسیر قانون و سیاست آن پیش می‌رود، به تعامل میان دولت و این آمیزه از سازمان‌های اجتماعی بستگی دارد (Ibid: 32-37).

تلاش‌های دولت برای کنار زدن عوامل جایگزین کنترل اجتماعی، سبب بروز منازعه‌ی سیاسی می‌شود. در این شرایط، سیاست به کشمکشی برای «سازش» میان دولت و جامعه تبدیل می‌گردد، که این منازعات اغلب در نواحی دور از حکومت مرکزی رخ می‌دهد. در این میان، برخی گروه‌ها در برابر سیاست‌های حکومت برای تغییر قواعد و سازمان‌های مستقر، مقاومت می‌کنند و توان «نه» گفتن در برابر دولت را دارا هستند. در این شرایط دولت مجبور می‌شود برای از بین بردن مقاومت‌ها، از منابع اقتصادی و مالی نظیر معافیت‌های مالیاتی، اعطای پاداش و قراردادهای که در اختیار دارد، بهره‌جسته و از ابزارهای تشویقی، تنبیهی و نمادین بهره‌بگیرد تا مردم را متقاعد سازد که تغییرات به سود آنان است (Ibid: 193-197).

الف) جامعه‌شبکه‌ای^۱

در انگاره‌های میگدال، «جامعه» ترکیبی از سازمان‌های اجتماعی قلمداد می‌شود که هرکدام به شکل مستقل، از قدرت و آزادی عمل بالایی برای کنترل اجتماعی برخوردارند. چرا که

1- weblike society

ظرفیت و یا توانایی دولت‌ها، به ویژه توانایی آن‌ها برای اجرای سیاست‌های اجتماعی و همچنین بسیج اجتماعی، به ساختار جامعه مربوط می‌گردد. ناکارآمدی رهبران دولتی، که با موانع نفوذ ناپذیری برای اعمال سلطه‌ی دولت مواجه می‌گردند، ناشی از ماهیت جامعه‌ای قدرتمند است که رودرروی آن‌ها قرار دارد. به عبارت دیگر ناتوانی دولت در این امور، ناشی از مقاومتی است که الیگارش‌ها و نخبگان محلی سنتی مانند رؤسای سازمان‌ها، زمین‌داران، کارفرمایان، رؤسای قبایل، دهقانان ثروتمند، زما و رجال قدرتمند به وسیله‌ی سازمان‌های اجتماعی‌شان نشان می‌دهند. به طور کلی در جامعه‌ی شبکه‌ای، کثرت اقتدار می‌تواند بالا باشد ولی اعمال آن چندپاره، متفرق و پراکنده است (Ibid:33-34). در واقع این جوامع به این دلیل قدرتمند محسوب می‌شوند که در آن، قواعد حاکم بر رفتار مردم به وسیله‌ی قانون‌گذاری دولتی و تصمیمات اجرایی تعیین نمی‌شود، بلکه این امر را سازمان‌های اجتماعی بر عهده دارند.

ب) راهبرد برزیستن^۲

به عقیده میگدال راهبرد برزیستن شامل مجموعه‌ای از معانی، پیکربندی‌های نمادین (اسطوره‌ها، ایدئولوژی و اعتقادات) و نیز پاداش‌ها و مجازات‌هایی است که از سوی سازمان‌های مختلف اجتماعی جهت اعمال کنترل و تعیین قواعد رفتاری مردم ارائه می‌گردد. استراتژی‌های برزیستن مبنایی برای بقای شخصی، راهی به سمت تحرک اجتماعی عمودی یا پیشرفت فردی و همچنین پیوند دهنده هویت فرد با هویت گروهی و عمل جمعی است. مردم، نظام نمادین را با فرصت‌های عمل، ترکیب می‌کنند تا نیازهای فوری مادی خود را برطرف نموده و جایگاه خود را در سلسله مراتب اجتماعی مشخص نمایند. بر همین اساس میگدال سازمان‌های رسمی و غیر رسمی را مجموعه‌هایی توصیف می‌کند که تعاملات سازمان‌یافته و روابط افراد را با سایرین تنظیم می‌کنند. این سازمان‌ها در برگیرنده قبایل، انجمن‌های مختلف و جماعات محلی هستند و مجموعه‌ای از مجازات‌ها و پاداش‌ها و نمادها را جهت هدایت رفتار اجتماعی مردم که تعاملات میان پدر و پسر، کارفرما و کارگر، زمین‌دار و دهقان، روحانی و مریدان آن‌ها و غیره را شامل می‌شود به کار می‌گیرند. در جوامع شبکه‌ای که سازمان‌های اجتماعی بر سر قواعد بازی به کشمکش با یکدیگر می‌پردازند، در مورد موضوعات بنیادی نظیر رفتار مناسب انسان و چگونگی

1- Survival strategy

سازماندهی جامعه، شکاف‌های اساسی وجود دارد. در چنین شرایطی مردم باید بین عناصر مختلف، در تدوین راهبردهای برزیستن خود دست به انتخاب بزنند، انتخابی بسیار دشوار، چرا که با احتمال مجازات از سوی سازمان‌های رقیب، که مهم‌ترین آن‌ها سازمان دولت است، روبرو می‌شوند (Migdal, 1988: 25-28).

ج) سیاست برزیستن

از آنجا که دولت‌های ضعیف نمی‌توانند در تغییر و تعیین قواعد حاکم بر رفتار مردم و جامعه مؤثر باشند، به همین دلیل سیاست‌هایی تحت عنوان «سیاست برزیستن» را اتخاذ می‌کنند. منظور از سیاست برزیستن، سازش و مصالحه‌ی نخبگان سیاسی، و شکل‌گیری رویکرد اقتدارگرایانه‌ی دولت، نسبت به نیروهای اجتماعی است. رهبران ارشد دولتی در جوامع چندپاره با چالشی عمیق مواجه هستند، آنان مجبورند برای بسیج سیاسی، امنیت در مقابل مخاطرات ناشی از بی‌ثباتی سیاسی و نیز بقای خود، به ایجاد نهادهای کارآمدی دست بزنند که حاصل این امر، تشکیل مراکز قدرت بالقوه‌ای است که تحت کنترل آنان قرار ندارد. ساختار شبکه‌ای جامعه زمینه‌ساز الگوهای بسیاری است؛ از جمله‌ی این الگوها می‌توان به تغییر و اصلاح اولویت‌های دولت (سیاست برزیستن به جای تحول اجتماعی)، شکل و شیوه سیاست‌های دولت (جابه‌جایی‌های سریع و گسترده مقامات، حقه‌های کثیف و...)، ساختار سازمانی دولت (وجود نهادهای زائد و ناکارآمد)، چالش در اجرای سیاست‌ها و در نهایت تصرف حوزه‌هایی از اقتدار دولت اشاره کرد. مادامی که بین ساختار جامعه شکاف‌های اساسی و پراکندگی در کنترل اجتماعی وجود داشته باشد، رهبران دولتی، در همان حال که با استفاده از منابع دولت به بازتولید شیوه‌ی مستقر توزیع قدرت و ثروت در جامعه می‌پردازند، باید استراتژی‌های ائتلاف و توازن مراکز قدرت را در پیش گیرند (Ibid: 214-237).

گفتار دوم: نتایج ساخت دولت مدرن بر قدرت سروران اجتماعی

شواهد نشان می‌دهد در اغلب دوره‌های تاریخی حکومت‌های ایران برای کسب قدرت در جامعه نیازمند تضعیف رقبای اجتماعی خود بودند، تا از این طریق بتوانند به اهداف و خواست‌های خود برسند. این مساله به ویژه درباره دولت پهلوی اول مصداق دارد. هم‌زمان با ساخت دولت مدرن منازعه‌ی میان دولت و جامعه بیش از پیش دیده می‌شود، زیرا دولت‌های

مدرن در پی سیاست‌های موسوم به نوسازی، ناگزیر از تغییر صورت‌بندی سنتی جامعه هستند، و دولت پهلوی اول از جمله‌ی دولت‌های مدرنی بود که برای ایجاد تغییرات گسترده و مدرن‌سازی کشور، به منازعه و کشمکش با رهبران سنتی و قدرتمند جامعه به ویژه روحانیت و عشایر پرداخت. این اقدامات دولت در راستای کنترل اجتماعی و تغییر صورت‌بندی جامعه از سنتی به مدرن نتایجی در نسبت قدرت دولت و جامعه در بر داشت:

الف) روحانیت و علما

بر اساس طرح مدرن‌سازی دولت پهلوی اول، قرار بود حکمرانان محلی از میان برداشته شوند، روحانیت سنتی در عرصه سیاسی تضعیف شود و طبقه متوسط جدید مورد حمایت قرار گیرند. در مورد اول دولت موفق عمل کرد، اما تغییر فرماسیون اجتماعی از طریق کاهش حکمرانان محلی منجر به تقویت بورژوازی ملی نشد بلکه در شکل یک جامعه توده‌ای تداوم حیات داد و روحانیون به مثابه سروران اجتماعی نفوذ بیشتری یافتند.

دولت پهلوی و یارانش کوشش فراوانی در راستای تضعیف جایگاه روحانیت و مذهب در جامعه انجام دادند، اما این تلاش‌ها چندان نتیجه‌ی دلخواه را به بار نیاورد و اغلب مواقع، سیاست‌های حکومت بر ضد مذهب و روحانیت، نتیجه معکوس داد، به صورتی که علمای شیعه همچنان نیرومندترین و نافذترین سرور اجتماعی باقی ماندند. زیرینسکی^۳ در مورد نتیجه اقداماتی که دولت پهلوی اول در راستای تضعیف جایگاه و قدرت اجتماعی روحانیت انجام داد معتقد است: «تناقض اینجاست که این تضعیف و کوتاه کردن دست، زمینه را برای تقویت و بالا رفتن حیثیت و اعتبار علما فراهم ساخت. هر قدر آنان بیشتر ثروت و قدرت خود را از دست می‌دادند، نفوذشان در میان عامه مردم بیشتر شد. با رفتار مستبدانه ضد روحانیت رضاشاه، باورهای سنتی عامه درباره علما به عنوان آخوندهای مفت‌خور و پول‌پرست سست شد. در عوض، وظایف سنتی اسلامی آنان به عنوان مردانی که معرفت اصولی نسبت به دین دارند، داوران اخلاقی و حامیان مردم در برابر زمامداران مستبد ثروتمند و قدرتمند هستند، در نظر مردم برجستگی یافت. از آنجا که رژیم مسیر غرب‌گرایی را می‌پیمود و تماس خود با ایرانیان ساده و معمولی را از دست داد، بخش روزافزونی از مردم رفته رفته به این نتیجه رسیدند که

۳-Michael Zirinsky

روحانیت منبع جایگزین رهبری مشروع است. شهادت روحانیونی مانند مدرس به دست دولت، این گرایش را تقویت کرد» (زیرینسکی، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

با آغاز دوران پهلوی دوم، بسیاری از روحانیون دوباره به صحنه سیاسی بازگشته و زمینه را برای ایفای نقشی فعال تر مهیا ساختند، برای مثال در دوران نخست‌وزیری سهیلی برخی علما و روحانیون به مقام‌های عالی قضایی و آموزشی دست یافتند (فوران، ۱۳۸۹: ۴۰۲)؛ و در جریان ملی شدن صنعت نفت، آیت‌الله کاشانی به واسطه‌ی حمایت طلاب و روحانیون، بسیاری از بازاریان و اصناف و مردم جنوب شهر، توانست ریاست مجلس را بر عهده گرفته و مردم را در حمایت از این جنبش تشویق و به میدان فرا بخواند، و چه بسا پس از درگیری که میان وی و مصدق صورت گرفت، دولت مصدق در مدت کوتاهی سقوط کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۸: ۱۱). روحانیت در این دوره به قدرت اجتماعی پیشین خود دست یافته بود؛ اما با این حال، برخی مراجع بزرگ ایران نظیر آیت‌الله مرعشی و بروجردی، به دلیل نوع نگاه خاص خود به سیاست و با در نظر گرفتن مقتضیات زمان، از ورود روحانیون به این عرصه جلوگیری می‌نمودند و بیشتر، در راستای تقویت حوزه‌های علمیه می‌کوشیدند، تا شرایط را برای تحولات در دوره‌های بعدی آماده سازند. با این وجود، این مراجع تقلید، هر زمانی که می‌خواستند، با دولت مرکزی مخالفت نموده و در برابر آن ایستادگی می‌کردند، مانند مخالفت ایشان با طرح محدودسازی مالکیت خصوصی بر زمین و نیز مبارزاتشان با بهائیت (الگار، ۱۳۸۸: ۳۴۵).

تمامی این مسائل حاکی از آن است که دولت پهلوی اول، قادر به تضعیف قدرت نفوذ و کنترل روحانیت بر جامعه نبود، چرا که در این صورت، موضع‌گیری روحانیت (به‌دلیل راهبرد مراجع تقلید مبنی بر سکوت و انزوا از سیاست و البته رقابت‌ها و تضارب آراء علما) در برابر دولت پهلوی به حداقل می‌رسید. گذشته از این، سیاست‌های دولت پهلوی به جهت توزیع نامناسب منابع، تضعیف کشاورزان و دهقانان بدون زمین و نیز رفتارهای ضد ایلی، باعث افزایش مهاجرت عشایر و روستائیان به شهرها شد، که این امر جامعه را به نسبت گذشته فشرده‌تر کرد و از آنجا که علما در شهرها نفوذ گسترده‌ای داشته و مردم نیز التجائی جز آنان و برخی بازاریان مذهبی نداشتند، لذا موضعشان در برابر دولت را تقویت کرده، که ثمره‌ی مداوم و استمرار آن، شکل‌گیری انقلاب ۱۳۵۷ شد.

ب) تجار و بازاریان سنتی

دولت برای انجام مدرنیزاسیون و نوسازی کشور، به اقتصاد و درآمدی فراوان نیاز داشت، به همین دلیل با دخالت در اقتصاد و تجارت، تلاش کرد که اقتصاد دولتی را در کشور اجرا نماید، لذا قانون انحصار تجارت خارجی را تدوین و اجرا نمود (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۸۲)؛ همچنین برای کاهش نفوذ تجار و بازاریان قدرتمند، قانون مالیات بر اصناف را لغو کرد، چرا که اقتصاد و ارزش کشور را به طور کلی در اختیار داشته و اصناف نیز در کنترلشان بود (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۱۳۹)، و لذا می‌توانستند در برابر اقدامات دولت مقاومت و ایستادگی نمایند، همچنین بانک‌های دولتی را جایگزین صرافی‌های خصوصی نماید. اما به دلیل عمر کوتاه دولت پهلوی اول و مهم‌تر از آن، فساد اقتصادی کارگزارانش، نتوانست تجار سنتی و بازاریان را نابود سازد؛ آنچنان که به اعتقاد میگدال، سروران اجتماعی با تطمیع نیروهای دولتی از طریق پرداخت رشوه، می‌توانستند در مقابل اجرای قوانین دولتی موانعی بزرگ ایجاد کنند.

هر چند دولت مدرن پهلوی قوانین و سیاست‌های کنترلی زیادی بر اقتصاد و تجارت وضع کرد، ولی به معنای اجرای درست و دقیق آن نبود، زیرا تجار و بازاریان با ثروت و دارایی‌های فراوان خود، می‌توانستند مأموران و کارگزاران دولتی را تطمیع نمایند. او همچنین معتقد است، از بزرگ‌ترین چالش‌های دولت‌های جهان سومی، فساد زیاد دولت و کارگزاران آن می‌باشد، حال آنکه بسیاری از منابع و اسناد مربوط به تاریخ پهلوی اول از فساد موجود در حکومت و مأموران آن، از صدر تا ذیل به تفصیل سخن گفته‌اند. به این ترتیب بازار سنتی ایران به همراه اصناف، خود را از خطر انقراض و نابودی نجات داده و با حمایتی که از روحانیون به عمل می‌آوردند قدرت و جایگاه پیشین خود را بازیافتند (کدی، ۱۳۹۰: ۲۰۶) و گفتنی است که تا امروز نیز، هم بازار سنتی ایران و هم صرافی‌ها قادرند در برابر دولت مقاومت کرده، مالیات خود را نپردازند، به وسیله‌ی اصناف قدرتمند، بازار را بسته، عرضه و تقاضا را مختل نمایند و قیمت ارز را به نفع خود کاهش و یا افزایش دهند، در حالی که هیچ دولتی یارای مقابله با این سروران اجتماعی قدرتمند را نداشته و ندارد. به این ترتیب اقدامات دولت پهلوی نتوانست با تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای، معاف کردن اصناف از مالیات، انحصار تجارت خارجی و تأسیس بانک‌های دولتی، بازاریان و تجار سنتی را نابود و یا حتی تضعیف نماید.

شاید از مهم‌ترین دلایلی که موجب حفظ بازار سنتی ایران و صاحبان آن گردید، نوع خاص مبادلات آنان با جامعه بود؛ به این ترتیب که بازاریان در مواجهه با افراد کم بضاعت، کالا را به

صورت اقساط در اختیار آنان قرار می‌دادند (که این کار در اسلام بسیار مورد تأکید قرار گرفته) و همین موجب محبوبیت اجتماعی آنان شده بود. در حالی که تنها افرادی می‌توانستند مایحتاج و نیازهای خود را از فروشگاه‌های زنجیره‌ای و مدرن تهیه نمایند، که از وضع مالی مناسبی برخوردار بودند، و عده‌ی این قشر در دوران پهلوی چندان زیاد نبود. در نتیجه بازار سنتی همچنان قدرت اثرگذاری و نفوذش را حفظ و محبوبیت خود را در جامعه از دست نداد. بازاریان و تجار در اغلب تحرکات مخالفت‌آمیز مذهب‌یون با حکومت پهلوی دوم نقش بزرگی ایفا می‌کردند به طوری که علاوه بر تأمین بودجه‌ی مالی در سازماندهی امور هم دست داشتند. این سروران اجتماعی نقش بسیار پررنگی در جریان اعتراضات سال ۱۳۴۲ ایفا کردند و مهارت خود را در به صحنه کشاندن مردم نشان دادند. در نهایت نیز این گروه قدرتمند اجتماعی به پیروزی انقلاب اسلامی کمک شایان توجهی کردند و قدرت و اثرگذاری خود را در جامعه به اثبات رساندند (استمیل، ۱۳۷۷: ۷۲).

ج) خوانین محلی

دولت پهلوی توانسته بود با استفاده از زور و لطایف‌الحیل رؤسای سرکش ایلات را از بین برده، آنان را تبعید نموده یا در پایتخت تحت نظر قرار دهد و با کنترلی که ارتش بر عشایر داشت، قدرت هرگونه تحرک و فرار از مرکز را از ایشان بگیرد. ایلات ممسنی، قشقایی، بویراحمدی، و خوانین بسیار قدرتمندی چون شیخ خزعل و اقبال‌السلطنه خان ماکو، از جمله ایلات و خوانین قدرتمندی بودند که یا سرکوب شدند، یا از طریق لطایف‌الحیل به قتل رسیدند. سیاست‌های ضد ایلی دولت پهلوی، پس از استعفای رضاشاه، سبب شد که کنترل نظامی از روی ایلات برداشته شده و رؤسای ایلات به مناطق خود بازگردند و عشیره و طایفه‌شان را هدایت نمایند. آنان توانستند مردم خود را به ادامه‌ی زندگی به شیوه کوچ روانه ترغیب کنند و تا اواسط دهه‌ی ۱۳۲۰ با نفوذی که در جامعه خود داشتند، نماینده‌های مورد نظرشان را به مجلس فرستاده (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۶۴) و آشکارا در انتخابات دخالت و اعمال نفوذ می‌کردند، لیکن ایل‌خانان و رهبران عشایر، نفوذ و اثرگذاری خود را، به دلیل مهاجرت مردم کوچ‌نشین به شهرها و نیز تغییر شیوه زندگی شبان‌کاری به یکجانشینی در کمتر از یک دهه، به‌طور کلی از دست دادند؛ به طوری که دولت دیگر از جانب آنان خطری احساس نمی‌کرد و ایشان نیز دیگر در جایگاهی نبودند که با دولت به سان گذشته رقابت کنند. دولت پهلوی دوم نیز با گروه‌های ایلی

بیشتر مماشات می‌نمود و بدانان آزادی عمل می‌داد و از آنجا که قدرت عشایر کاهش یافته بود حکومت مرکزی نیز دلیلی نمی‌دید که آنان را سرکوب نماید (احمدی، ۱۳۸۹: ۲۱۷). به‌طور کلی می‌توان گفت در جامعه‌ی ایران دوره‌ی خان‌ها و ایل‌خانان به سر آمده بود.

د) مالکان زمین‌دار

ملاکین که تا پیش از ساخت دولت مدرن، شاهانی کوچک به شمار می‌رفتند و اغلب آنان به عنوان حاکمان و خوانین محلی در حیات سیاسی ایران نقش عمده‌ای ایفا می‌کردند، در طی حکومت پهلوی اول ثروت و مکننتشان را حفظ و حتی دارائی بسیاری از آنان به موجب گسترش زمین‌داری خصوصی، بیشتر شد (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸: ۷۷). اما ساخت دولت مدرن پهلوی اول، بر جایگاه اجتماعی ایشان تأثیر فراوانی گذاشت. در واقع می‌توان مدعی شد که زمین‌داران، دیگر به‌عنوان سروران جامعه توان کنترل اجتماعی را نداشتند و تنها از طریق پرداخت رشوه و تطمیع کارگزاران دولتی، اهداف خود را محقق می‌ساختند، که اغلب این اهداف در راستای منافع شخصی و افزایش ثروت خودشان قرار داشت. البته تطمیع مأموران دولتی فاسد براساس آنچه که می‌گدال می‌گوید، اجرای خواست‌های دولت را با چالش بزرگی مواجه می‌ساخت، اما نکته‌ی اصلی این است که مالکان زمین‌دار دیگر جزو سرور اجتماعی محسوب نمی‌شدند. زمین‌داران بزرگ با ایجاد ژاندارمری، نیروهای سرکوب‌گر و مزدوران خود را از دست دادند و این امر سبب شد تا پادشاهان کوچک گذشته، قوه قهریه نداشته و دیگر نتوانند به وسیله زور و ارباب بر مردم حکومت کنند. از سوی دیگر سیاست‌های مالیاتی و ارضی دولت پهلوی موجب وخامت اوضاع اقتصادی دهقانان شد و همین امر، آغازی بر مهاجرت کشاورزان فاقد زمین و نسق، به شهرهای بزرگ و به ویژه پایتخت گردید. همچنین خود زمین‌داران در جریان توسعه شهرها و افزایش امکانات پایتخت، املاک روستایی را ترک گفته و شهرنشین شدند و بدین ترتیب املاک بزرگ در غیاب اربابان توسط کارگزاران و مباشران اداره می‌شد که همین اتفاق باعث از بین رفتن نفوذ آنان بر مردم روستایی و دهقانان و در نتیجه سروری اجتماعی خود را از کف دادند. به عبارتی ملاکین بزرگ، ثروت را با اقتدار اجتماعی عوض کردند. همچنین باید اضافه کرد بسیاری از خوانین محلی، برخی رؤسای ایلات و اعضای خاندان قاجار که از شمار سروران اجتماعی بیرون گذاشته شدند، در این دوره به عنوان ملاکین عمدتاً غایبی در آمدند که کارشان ثروت‌اندوزی و تفریح بود.

گفتار سوم: تأثیر مدرنیزاسیون و ناسیونالیسم پهلوی بر جامعه‌ی شبکه‌ای (الف) تداوم منازعات اجتماعی

ملی‌گرایی، مذهب‌زدایی و نوسازی که از سوی دولت مدرن پهلوی اول در طی کمتر از دو دهه اتخاذ شده بود نتایج و پیامدهایی را به دنبال آورد و منازعات اجتماعی، قومیتی، زبانی، مذهبی و در نهایت کشاکش بزرگی میان سنت خواهان و تجدیدطلبان را موجب شد.

۱- منازعات مذهبی، زبانی و قومی

در تبریز مسلمانان و ارامنه، در مشهد مسلمانان و یهودیان، در کرمان شیعیان و زردشتیان و در شاهرود شیعیان و بهاییان، از جمله شهرهایی بودند که منازعات مذهبی این دوره را مشاهده نمودند. کشمکش‌های زبانی نیز در مناطق عرب‌نشین، آذربایجان و کردستان بروز کرد. فرزند شیخ خزعل به محض اینکه از تبعید رها شد به خوزستان بازگشت و طی برگزاری همایشی با حضور سران عرب زبان، اعلام کرد که حکومت مرکزی، با سلب آزادی مردم عرب، خواستار از بین رفتن زبان عربی بوده است و فریاد استقلال و خودمختاری از حکومت مرکزی را سر داد، مردم نیز از خواست او، استقبال کردند (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۱۵۷).

به نظر می‌رسد اصلی‌ترین دلیلی که سبب وقوع جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی آذربایجان و کردستان در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ گردید، سیاست‌های سرکوب‌گرانه و ایدئولوژیک دولت پهلوی نسبت به این دو قوم (آذری و کُرد) بوده است. هرچند این دو واقعه، از جنبش‌های چپ و کمونیستی تلقی شده و نقش قدرت خارجی در آن نمایان می‌باشد، اما اقوام منظور، در پی احیاء خویشتنی بودند که در زیر آوارهای ناسیونالیسم پهلوی در حال دفن شدن بود. در واقع جنبش‌های فوق‌الذکر بازتولید هویت‌های قومی و قبیله‌ای بود که تا پیش از دولت پهلوی فضا برای بروز و ظهور آن بسیار باز و آزادانه بود، لیکن به دلیل سیاست فارسی‌سازی و ایدئولوژی ملی‌گرایانه‌ی دولت، علایق و هویت‌های قومیتی آنان به شدت سرکوب گردیده بود؛ به همین دلیل برخی از تحصیل‌کرده‌ها و روشن‌فکران متعصب کُرد و آذری، با توسل به ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه تلاش کردند تا هویت خویش را فریاد زده و خودمختاری گذشته را دوباره احیا کنند.

برای اثبات این ادعا (که جنبش‌های آذربایجان و کردستان پاسخ و واکنشی به اقدامات ملی‌گرایانه و سرکوب‌گرانه‌ی دولت پهلوی بوده است) می‌توان به اعلامیه کنگره‌ی ملی

آذربایجان در ۳۰ آبان ۱۳۲۴، خطاب به حکومت مرکزی، انگلستان، آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه و چین توجه نمود. با نگاهی گذرا به این اعلامیه‌ی هشت ماده‌ای، اولین نکته‌ای که به چشم می‌خورد، تأکید بر «ملت آذربایجان» می‌باشد، که قطع به یقین به تداوم ساخت‌های قومیتی و زبانی (که همچنان می‌خواستند به صورت مستقل و خودمختار از حکومت مرکزی باقی بمانند) اشاره دارد (هدایت، ۱۳۶۱: ۴۴۰). جنبش آذربایجان با اعضای بازاری و روحانی که داشت توانست حمایت مردم این خطه را بدست آورد، به ویژه اینکه اهداف این جنبش با آنچه مردم سرکوب‌دیده‌ی آذری در انتظارش بودند، تناسب داشت و همین امر نیز سبب شد تا محمدرضا شاه پس از شکست جنبش، مردم این نواحی را به شدت مجازات نموده و از ایشان انتقام سختی بگیرد (هامبلی، ۱۳۸۸: ۶۳).

در کردستان نیز اتفاقاتی مشابه آذربایجان رخ داد. در ابتدای حکومت محمدرضا پهلوی حضور ارتش در کردستان کاهش یافت و نخبگان محلی توانستند اوضاع منطقه را در اختیار گیرند. در سال ۱۳۲۱ رهبران منطقه سازمان مخفی «کومله‌ی ژیان کردستان» (کمیتة احیای کردستان) را تشکیل دادند و با این عمل در پی احیای هویت قومی که به دست دولت پهلوی اول به شدت سرکوب شده بود برآمدند و برای نفوذ بیشتر در کردستان از قاضی محمد که از سروران و رهبران بانفوذ بود دعوت کرد و در نتیجه وی را به رهبری سازمان برگزیدند (عامری، ۱۳۸۸: ۲۷۱). این سازمان نیز همانند حزب دموکرات آذربایجان، خواستار خودمختاری، رسمی شدن زبان کردی، ایفای نقش در دولت مرکزی و نظایر آن بودند؛ که این امر در واقع واکنشی بود در مقابل سرکوب‌های دولت پهلوی اول؛ البته واکنش‌ها به این نقطه ختم نشده و آنان تأسیس دولت مستقل به ریاست قاضی محمد را اعلام داشتند (احمدی، ۱۳۸۹: ۹۶).

مجموع این ماجراها نشان می‌دهد که دولت پهلوی اول، نتوانست به هدف بزرگ خود یعنی یکپارچه‌سازی جامعه به عنوان ملتی واحد نائل شود، و ادامه‌ی سرکوب این جنبش‌ها در دولت پهلوی دوم نیز این ادعا را تصدیق می‌کند (شوکت، ۱۳۸۷: ۲۵۱). دولت اول پهلوی، قدرت اینکه ساخت‌های قبیله‌ای دور از مرکز را با هویت ایرانی یکسانی گره زده و آنان را در باورهای ملی هضم نماید، نداشت. به طور مشخص، قبایل مرزنشین که از لحاظ زبانی و مذهبی با مناطق مرکزی متفاوت بوده و به عنوان اقلیت قلمداد می‌شوند (کردها و بلوچ‌ها)، در بغرنج‌های سیاسی که برای دولت‌های مرکزی ایران اتفاق می‌افتد، به تحرکات فرار از مرکز تمایل می‌یابند و فریادهای استقلال طلبانه سر می‌دهند (استمپل، ۱۳۷۷: ۳۸۳). در حال حاضر جهانی شدن نیز به

این مسائل دامن می‌زند که البته از حوصله‌ی نوشتار حاضر خارج می‌باشد و خود می‌تواند پژوهشی مستقل قلمداد گردد.

۲- منازعه سنت و تجدد

سیاست‌های غرب‌گرایانه و مدرنیزاسیون که هم‌زمان با روی کار آمدن دولت پهلوی اول آغاز شده بود، طی یک روند طبیعی، موجب شکل‌گیری منازعه‌ای میان سنت‌گرایان به رهبری روحانیت و بازاریان شیعه ضد غرب، و تجددطلبان و روشنفکران غرب‌زده، با حمایت دولت پهلوی دوم و خاندان سلطنتی گردید. تغییر لباس و غربی‌سازی ظاهر جامعه، از مهم‌ترین تلاش‌های نمادین دولت پهلوی، در راستای همین سیاست غرب‌گرایانه و مدرنیزاسیونی بود، که آثار و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مختلفی را در بر داشت. یکی از مهم‌ترین پیامدهایی که در بر داشت، ایجاد فاصله میان جامعه مذهبی و روشنفکران و قشر غرب‌گرای جامعه بود، که جامعه را به دو نیمه‌ی اکثریت سنتی و اقلیت مدرن و غرب‌زده تقسیم می‌کرد؛ به‌صورتی که در یک سو مذهبی‌ها و اقشار سنتی، افراد غرب‌گرا را منحرف و بی‌دین پنداشته و در سوی دیگر طرفداران مدرنیته، رهبران سنتی و پیروانشان را مرتجع، جاهل و خرافاتی تلقی می‌کردند.

ثمره این اختلافات اجتماعی، تشدید منازعات و درگیری‌ها میان دو قشر سنتی و متجدد در جامعه بود، که به درگیری و خصومت بیش از پیش رهبران سنتی، به ویژه علما و بازاریان با دولت، دامن زد؛ چرا که دولت طرفدار قشر متجدد با مظاهر غربی و کفرآمیز بود. خانواده‌های مذهبی شهرنشین، به عنوان مانعی بزرگ در مقابل تغییرات دولت پهلوی اول قرار داشتند؛ زیرا این خانواده‌ها به شدت تحت تأثیر علما و مراجع شیعه قرار داشته و اجازه نمی‌دادند دولت بر قواعد حاکم بر رفتارشان تسلط یافته و با کنترل آنان خواست‌های خود را اجرا نماید؛ به طوری که دیده می‌شود پس از سقوط این دولت، بسیاری از قواعد حاکم بر رفتار مردم و جامعه به حالت قبلی خود بازگشت و حکومت پهلوی تنها از طریق سرکوب و زور، توانسته بود ظاهر مردم ایران را تغییر دهد؛ همچنین از جایی که اساس تلقی زنان معترض و انقلابی این بود که با استفاده از ظاهری اسلامی و به ویژه چادر، می‌توانند مخالفت خود را در مقابل دولت نشان دهند و به حکومت پهلوی بفهمانند که در میان مردم جایگاه و مشروعیتی ندارد، در اواخر

دهه‌ی ۱۳۵۰ استفاده از چادر و حجاب اسلامی توسط زنان به مثابه‌ی نمادی برای مقابله با دولت پهلوی دوم تبدیل شد (بیل، ۱۳۷۱: ۳۵۰).

ب) صورت‌بندی اجتماعی

دولت پهلوی اول به موجب سیاست‌های اتخاذی خود در راستای نوسازی، توانست طبقات و اقشار جدیدی به وجود آورد و نیز برخی از طبقات اجتماعی را دچار تغییر و تحول نموده و صورت‌بندی اجتماعی را در برخی موارد متحول سازد:

۱- رشد شهرنشینی و طبقات جدید

در واقع مهم‌ترین اثر ساخت دولت مدرن بر جامعه‌ی سنتی، رشد شهرنشینی و به وجود آمدن طبقات شهرنشین بود. طبقه‌ی کارگر صنعتی و طبقه‌ی متوسط شهری. طبقه‌ی متوسط شهری، حقوق‌بگیران و کارمندان بخش‌های دولتی، نظامی و خصوصی، متخصصان و دانش‌آموختگان جدید و روشنفکران را شامل می‌شد (سینایی، ۱۳۸۴: ۱۵۳). این طبقه از سواد بالایی برخوردار بود و با فرهنگ و ارزش‌های غربی نظیر آزادی و دموکراسی آشنایی داشت. طبقه‌ی کارگر صنعتی نیز در دهه ۱۳۱۰ رشد نمایی داشت و بنا به برآوردهای مختلف، تعداد آنان ۱۷۰ هزار تا ۲۶۰ هزار نفر بود. بزرگ‌ترین بخش این صنایع، کارگران ساختمانی بودند که ۶۰ هزار نفر را در بر می‌گرفت، پس از آنان، به ترتیب صنایع بافندگی، نفت، پشم، برنج پاک‌کنی و حمل و نقل بودند که هر یک ۲۰ تا ۳۰ هزار کارگر را تحت اشتغال خود داشتند (فوران، ۱۳۸۹: ۳۵۴).

در این بین، با افزایش جمعیت شهرهای مرکزی، به واسطه‌ی مهاجرت روستائیان، روند رو به رشد امید به زندگی، کاهش نرخ مرگ و میر، تخریب محلات قدیمی و ساخت خیابان‌های وسیع، اختلاط اجتماعی در شهرها بیشتر شد. در واقع نقاط مرکزی و فارسی‌زبان، به موجب کاهش تنوع سروران سنتی و سیاست‌های مبتنی بر نوسازی، فشردگی اجتماعی را بالا برد و مردم را در معرض فرهنگ و ایدئولوژی نسبتاً منسجمی قرار داد؛ ولی این مساله بیش از آنکه به نفع دولت و حکومت مرکزی باشد، به سود علما و روحانیت بود، زیرا آنان در شهرها قدرت و نفوذ بیشتری داشتند و ملاکین و خوانین محلی در روستاها، در مقابل نفوذ آنان بر جامعه قرار می‌گرفتند، حال نکته اینجاست که مهاجرت به شهرها مساوی با افزایش ضریب نفوذ روحانیون

بود. در حقیقت، از آنجا که علما و رؤسای مذهبی از سوی حکومت پهلوی مورد ظلم واقع می‌شدند، در چشم مردم محبوبیت بیشتری پیدا کردند و هرچقدر جمعیت شهری بیشتر می‌شد، سطح محبوبیت و در نتیجه میزان نفوذ روحانیت در جامعه رو به فزونی می‌نهاد.

۲- عشایر

با توجه به مطالب ذکر شده، مهم‌ترین تارهای مقاوم در برابر کنترل اجتماعی حکومت پهلوی اول، عشایر و ایلات مرزنشین بودند. به همین روی دولت پهلوی در پی سیاست‌های ضد ایلی که در پیش گرفته بود، با استفاده از قدرت نظامی و ارتش، آنان را سرکوب نموده و بیشترشان را یکجانشین کرد؛ لیکن نتوانست در نظر این قبایل فراری از مرکز، مشروعیت بدست آورد و حتی با این قبایل عملکردهایش، ایلات و عشایر را بیش از گذشته از دولت متغیر و گریزان نمود. جان فوران^۴ در رابطه با نتیجه‌ی این سیاست‌های ضد ایلی و فارسی‌سازی دولت پهلوی، چنین می‌نویسد: «سرکوب عشایر سبب شد که بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنت‌ها و زبان جستجو کنند، اقلیت‌های قومی به مفهومی یک ائتلاف واقعی در برابر روند فارسی‌سازی رژیم به وجود آوردند و چون در معرض پدیده‌های صنعتی و شهری قرار گرفتند با افکار سیاسی جدید-آزادی و برابری- آشنا شدند و این امر در برخی قیام‌ها، نقش مسلمی ایفا کرد» (فوران، ۱۳۸۹: ۳۵۰).

با ورود جنگ بین‌الملل دوم به خاک ایران و استعفای پهلوی، کنترل نظامی دولت بر تحرک عشایر به شدت تنزل یافته و حتی به پایان رسید و فرصت مغتنمی بدست ایلات و قبایل مرزنشین داد. بدین ترتیب اغلب عشایر دوباره به زندگی کوچ روانه‌ی سابق خود بازگشتند. ریچارد تاپر^۵ نیز در این باره می‌گوید: «چادرنشین‌های گله‌دار به کشاورزان ساکن تبدیل نشده بودند؛ و افراد ایل چیزی از نگرش‌های تازه نیاموختند جز سرگشتگی و بیزاری و انزجار از زندگی کشاورزی که اکنون خود تجربه کرده بودند. این بود که آلاچیق‌ها از نهانگاه‌ها بیرون آورده شدند؛ در جاهایی که آن‌ها را نابود کرده بودند، انواع جدیدتری ساختند یا به کومه‌ها

۴- John Foran

۵- Richard Tapper

موقتاً اکتفا کردند؛ مراتع دوباره اشغال شدند، طایفه‌ها شکل گرفتند و رؤسا اداره‌ی کارها را دوباره به دست گرفتند» (تاپر، ۱۳۸۷: ۳۵۰).

در واقع سیاست‌های خصمانه‌ی پهلوی اول در مقابل عشایر و ایلات که در راستای تغییر شیوه‌ی زندگی و قواعد رفتاری آنان صورت گرفته بود، سبب شد تا جمعیت آنان که در سال ۱۳۱۱ به یک میلیون کاهش یافته بود، در سال ۱۳۲۰ افزایشی چشم‌گیر داشته و به دو میلیون نفر ارتقاء یابند، و تنها تعداد اندکی از عشایر به زندگی شهری و روستایی خود ادامه دادند (باری‌یر، ۱۳۶۳: ۴۵). با این همه چون سطح زندگی عشایر به نسبت گذشته تنزل یافته و احشام خود را تا حد زیادی از دست داده بودند، مجبور شدند تا در دهه ۱۳۳۰ به شهرها و روستاها مهاجرت کرده و اغلب به عنوان کارگران ساده در حاشیه شهرها سکنی گزینند. این اتفاق به‌طور قطع به دلیل آغاز سیاست‌های مبتنی بر نوسازی از سوی دولت پهلوی اول بود، که طی پروسه‌ای ۱۰ ساله توانست در صورت‌بندی جامعه‌ی شبکه‌ای و نیروهای گریز از مرکز ایلیاتی تأثیر بسیار محسوسی بگذارد.

ادامه‌ی شیوه‌ی زندگی شبان‌کارگی و کوچ‌روانه برای بسیاری از ایلاتی‌ها ممکن نبود و می‌توان گفت هجوم آنان به زندگی سنتی، به‌دلیل حس سرکوب‌دیدگی و شور و هیجان‌شان برای انتقام از دولت بود. با سرد شدن این احساسات و مشاهده‌ی واقعیات، و به موجب تغییر شیوه‌ی زندگی، پس از چندی، جمعیت عشایری کاهش چشم‌گیر یافته و تقریباً از صحنه‌ی جامعه محو شدند و دیگر از نیروهای تأثیرگذار در حیات سیاسی و اجتماعی ایران به حساب نمی‌آمدند. البته عشایر به‌دلیل منازعات و غارت‌های زیادی که از روستاها و شهرهای اطراف در گذشته انجام می‌دادند، از سوی جامعه طرد شدند به ویژه آنکه فرهنگ عشایر به شدت با سایر مردم ایران متفاوت بود؛ این امر هنوز هم زمینه‌های منازعه و درگیری‌های پراکنده بین عشایر و یکجانشینان روستایی را ایجاد می‌کند.

۳- دهقانان و کشاورزان

سیاست‌های ارضی و مالیاتی دولت پهلوی به شدت ضد دهقانی بود و به علت تمرکز امکانات در شهرهای بزرگ، و سطح پایین بهداشت در روستاها، جمعیت این مناطق کاهش یافته و نسبت جمعیتی روستاها به طرف شهرها سنگین‌تر شد؛ به عبارتی سیاست‌های دولت پهلوی در رابطه با کشاورزان، آغاز مهاجرت از روستاهای دورافتاده به شهرهای بزرگ و مرکزی

بود. بسیاری از دهقانان حاضر در روستاها زمین و یا حق نُسَق نداشتند، به همین دلیل به صورت فصلی به شهرها می‌رفتند و در آنجا به کارگری ساختمان و نظایر آن می‌پرداختند و این، آغازی بر آلوده شدن دهقانان به شهرنشینی به صورت دائمی گردید.

بر اساس آمار، چیزی نزدیک به ۸۵٪ جمعیت روستایی یا فاقد زمین بودند و یا مساحتی کمتر از یک هکتار در اختیار داشتند (فوران، ۱۳۸۹:۳۴۲). متأسفانه دولت پهلوی دوم نیز همان سیاست‌های کشاورزی سلفش را دنبال کرد، و اصلاحات ارضی دولت امینی و انقلاب سفید نیز نتوانست به دهقانان و کشاورزان ضعیف کمک چندانی نماید. این روند دهقانان را تبدیل به کارگران ساده‌ای کرد که حاشیه‌ی شهرها را تبدیل به محلی برای سکونت غالباً غیر مجاز تبدیل کردند. این جمعیت که هر روز بر شمارشان افزوده می‌شد، از دولت بیگانه بودند و هیچ احساس تعلقی نسبت به آن نداشتند و اکثریت این مهاجران روستایی در اواخر سال ۱۳۵۷ به صف معترضان و انقلابیون پیوستند (استمیل، ۱۳۷۷:۴۲۷).

ج) تضاد دولت و ملت

آنچنان که میگدال نیز اظهار می‌کند، توانایی دولت‌های مدرن جهان سومی، در جهت ترغیب مردم برای اجرای خواست‌های حکومت بسیار محدود است، به طوری که دولت در اغلب اوقات نمی‌تواند به اعمال اراده خود در جامعه بپردازد (Migdal, 1988: 214-237). بر این اساس، دولت پهلوی اول خواست‌های خود را، نه بر اساس مشروعیت، بلکه به موجب استفاده از زور و نیروی سرکوبی که داشت و ترسی که در دل مردم ایجاد کرده بود، برآورده کرده و جامعه را وادار به پذیرش اهدافش می‌کرد. این در حالیست که پس از کناره‌گیری رضاشاه، ما شاهد بازگشت بسیاری از عادات و قواعد سنتی به ویژه شعائر مذهبی هستیم. میگدال همچنین معتقد است شکاف و فاصله میان قواعد بازی و نیت دولتی از یک سو و قواعد عملی مردم از سوی دیگر، موجب می‌شود رهبران دولت‌های جهان سومی در اجرای سیاست‌های اجتماعی خود و در هدایت مردم به سوی اهداف مورد نظر دولت، با چالش‌های اساسی مواجه شوند (Ibid: 4-10). در این مورد نیز، پهلوی اول نتوانست رابطه‌ی مناسب و مشروعی میان دولت و جامعه ایجاد نماید، در نتیجه تضاد دولت و ملت همچنان تداوم یافت؛ و این دلیلی بود تا دولت ایران در اجرای سیاست‌های کنترل اجتماعی و تعیین قواعد رفتاری مردم، توفیق چندانی بدست نیاورند.

هر چند این دولت، به اصلاحات فراوانی دست زد و تلاش بسیار کرد تا برخی از سروران اجتماعی را تضعیف و حتی نابود سازد، اما هیچ کدام از این اتفاقات و اصلاحات نتوانستند این حس را در جامعه ایجاد کنند که دولت از آن ملت است و جامعه باید از دولت و حکومت خود دفاع نماید؛ بلکه به موجب سرکوب‌ها و تحقیر قبایل، جامعه‌ی شبکه‌ای ایران پس از سقوط دولت در شهریور ۱۳۲۰ به گشایش عقده‌های فروخورده و احیاء نگرش‌های قومی و قبیله‌ای روی آورد. در حقیقت، جامعه‌ی شبکه‌ای دوباره خود را به عنوان رقیب قدرتمند دولت مرکزی باز یافته بود و تلاش می‌کرد که سرکوب و تحقیر گذشته را تلافی نموده و از حکومت مرکزی انتقام بگیرد؛ اما هویت شبکه‌ای جامعه، سبب عدم اتحاد و انسجام جامعه در جهت برپایی قیام و یا انقلاب می‌شد.

پس از سقوط دولت رضاشاه، منازعات دولت و ملت مجدداً در قالب مجلس ملی احیا گردید، به صورتی که خصومت جامعه و دولت در مجلس کاملاً عیان بود. بر اساس اظهارات رضازاده‌ی شفق، منازعات سنتی و همیشگی جامعه و دولت، در مجلس ملی بازتولید شده و تجلی یافت؛ چنانکه نمایندگان «چنان رفتار می‌کردند که گویی دشمنان شمشیرکشیده وزرا» بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۱۵۲). حاضرین در مجلس شرایط را برای منازعه و انتقام از پهلوی باز دیده و مجادلات سنتی گذشته را بازتولید ساختند. در حقیقت این مسئله گویای تداوم این تفکر سنتی جامعه بود، که هیچ وقت حکومت مرکزی و دولت را از آن خود نمی‌دانسته و بدان احساس تعلق و دلبستگی نمی‌کردند. این اتفاقات بدان معناست که دولت پهلوی اول نتوانست نسبت دولت و جامعه را تغییر داده و به کشمکش‌ها، منازعات و تخاصم‌های میان جامعه‌ی شبکه‌ای و دولت پایان دهد و سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت پهلوی اول سبب جدایی و تضاد بیش از پیش دولت و ملت شد، به نحوی که جامعه هیچ گونه احساس تعلق به حکومت مرکزی و دولت احساس نداشتند.

نتیجه‌گیری

حکومت پهلوی دولتی بر مبنای الگوی غربی ساخت که از طریق سیاست بر زیستن خاص خود تلاش می‌کرد از یک سو دولت را قدرتمند سازد و از سوی دیگر رقبای اجتماعی خود را از صحنه بیرون کند. با این وجود نه دولت پهلوی اول توانست به منازعه‌ی همیشگی دولت و جامعه پایان دهد، و نه جامعه در مقابل تغییرات و مدرنیزاسیون سکوت نمود. هر چند که برخی

سروران اجتماعی سنتی از صحنه‌ی رقابت با دولت خارج شدند؛ اما روحانیت شیعی و بازار همچنان با قدرت پیشین، در رقابت با دولت پهلوی باقی ماندند. در واقع مسبب اصلی افزایش قدرت روحانیت و بازار اقدامات نسنجیده و سرکوب‌گرانه این دولت بود که بر نفوذ، محبوبیت و اقتدار روحانیت در جامعه افزود. همچنین افراد صاحب قدرت و ثروت نظیر صاحبان زمین، کارخانه‌داران، رؤسای شرکت‌ها و... می‌توانستند در دولت فاسد پهلوی اعمال نفوذ کرده و کارگزاران و مأموران دولتی را با پرداخت رشوه، از اجرای قوانین و تغییرات منع کنند و این امر سبب عدم توفیق دولت در انجام اصلاحات و خواست‌هایش می‌شد.

دولت پهلوی اول راهی را آغاز نمود که جامعه شبکه‌ای ایران را به سمت توده‌ای شدن متمایل نمود، اما این بدان مفهوم نیست که گروه‌های مختلف اجتماعی، قومی و زبانی در ایران، منازعات و دگرسازی‌ها را پایان دادند؛ بلکه این منازعات در صورت‌های دیگر همچنان قابل مشاهده بود. به عبارتی ساخت‌های قومی- قبیله‌ای که به لحاظ مذهبی و زبانی اقلیت به شمار می‌روند و در نقاط مرزی و دور از پایتخت زندگی می‌کنند، در بغرنج‌ها و ادواری که دولت در شرایط نامطلوبی به لحاظ ثبات سیاسی قرار می‌گرفت، فریاد خودمختاری سر داده و تحرکاتی علیه دولت‌های مرکزی صورت می‌دادند، که کردها و بلوچ‌ها از این جمله بودند. همچنین تقابل سروران اجتماعی به‌ویژه روحانیون و بازاریان با دولت مرکزی به قوت خود باقی ماند و جامعه‌ی ایرانی بیش از آنکه تحت تأثیر حکومت باشد، زیر نفوذ این رهبران قرار داشت، که این به معنای تداوم تضاد میان دولت و ملت بود.

با وجود تلاش‌های دولت پهلوی اول در راستای افزایش سطح رفاه اجتماعی و سیاست‌های عام‌المنفعه، حکومت مرکزی نتوانست به مردم این اصل را بقبولاند که دولت از آن ملت است و نهادی بیگانه و خارجی نیست. همچنین دولت پهلوی اول به موجب تلاش‌هایی که در راستای استقلال نهاد سلطنت و حکومت از دیانت (سکولاریزاسیون) انجام داد، موجب تضعیف جایگاه دولت در جامعه شد و آنچه که تا پیش از این پادشاهان ایرانی را از سقوط حفظ می‌کرد و آنان در نظر جامعه مشروع جلوه می‌داد، از بین برد. هرچند دولت پهلوی اول توانست کارکردهای جدیدی از دولت تعریف نماید، اما به هیچ وجه از توان لازم برای اجرای درست این کارویژه‌ها برخوردار نبود، به ویژه آنکه به موجب سیاست‌های سرکوب‌گرانه و تندی که به موقع اجرا گذارده بود، جامعه نیز با دولت مخالفت ورزیده و مدرنیزاسیون را نمی‌پسندید. در نهایت نیز شبکه‌های

قدرت اجتماعی نظیر علما و بازاریان، در همان صورت گذشته و حتی قدرتمندتر از قبل به حیات خود ادامه دادند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۶). مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: انتشارات شیرازه.

آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۶). ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی. تهران: نشر مرکز.

احمدی، حمید (۱۳۸۹). قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه و واقعیت. تهران: نشر نی.

استمیل، جان. دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.

الگار، حامد (۱۳۸۸). «نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم»، تاریخ ایران کمبریج، جلد هفتم، قسمت سوم، دوره پهلوی. تهران: انتشارات مهتاب.

باری‌یر، جولیان (۱۳۶۳). اقتصاد ایران (۱۲۷۹-۱۳۴۹). تهران: مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی سازمان برنامه، نشریه شماره ۵۳.

بیل، جیمز (۱۳۷۱). عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)، ترجمه مهوش غلامی. تهران: نشر کوبه.

پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). پاسخ به تاریخ، ترجمه شهریار ماکان. تهران: شهر آب.

تاپر، ریچارد (۱۳۸۷). «نمونه‌ی ایل شاهسون»، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.

تفقدی جامی، محمود (۱۳۸۱). گذشته چراغ راه آینده است؛ تاریخ ایران در فاصله دو کودتا (۱۳۳۲-۱۲۹۹). تهران: انتشارات ققنوس.

زیرینسکی، مایکل (۱۳۸۷). «الغای قرارداد کاپیتولاسیون توسط رضاشاه»، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.

سفری، محمدعلی (۱۳۷۱). قلم و سیاست؛ از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق. تهران: نشر نامک.

- سینایی، وحید (۱۳۸۴). دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰). تهران: نشر مرکز.
- شوکت، حمید (۱۳۸۷). در تیررس حادثه، زندگی سیاسی قوام‌السلطنه. تهران: نشر اختران.
- شهبابی، هوشنگ (۱۳۸۷). «ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن»، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.
- عامری، هوشنگ (۱۳۸۸). از رضاشاه تا محمدرضا پهلوی؛ خاطرات میرزا جوادخان عامری (معین‌الممالک). تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.
- عبده، جلال (۱۳۶۸). چهل سال در صحنه (خاطرات دکتر جلال عبده). تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فوران، جان (۱۳۸۹). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کدی، نیکی (۱۳۹۰). ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: نشر علم.
- هامبلی، گاوین. ارجی (۱۳۸۸). «استبداد پهلوی؛ محمدرضا پهلوی ۱۹۷۹-۱۹۴۱»، تاریخ ایران کمبریج، جلد هفتم، قسمت سوم، دوره پهلوی. تهران: انتشارات مهتاب.
- هدایت [مخبرالسلطنه]، مهدی‌قلی (۱۳۶۱). خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من. تهران: کتابفروشی زوار.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۸). در حاشیه‌ی سیاست خارجی: از دوران نهضت ملی تا انقلاب. تهران: نشر گفتار.

(ب) منابع انگلیسی

- Migdal, J. (1988). *Strong societies and weak states; state- society Relationship and state capabilities in the third worlds*, princeton university press.